

تروریسم سیاسی در تاریخ معاصر ایران از اواسط دهه ۱۸۴۰ م. / ۱۲۶۰ ق. با بانی‌گری آغاز شد و چنان با بانی‌گری پیوند خورد که در دوران متأخر قاجار نام «بابی» و «تروریست» مترادف بود. می‌دانیم که بابی‌ها ترور امیرکبیر را طراحی کردند و در ۲۸ شوال ۱۲۶۸ ق. / ۱۵ اوت ۱۸۵۲ م. به ترور نافرجام ناصرالدین شاه دست زدند که به دستگیری گروهی از ایشان انجامید. از آن پس این رویه در ایران تداوم یافت و به‌ویژه در دوران انقلاب مشروطه و پس از آن اوج گرفت

فعالیت‌های تروریستی دوران انقلاب مشروطه و پس از آن با نام **سردار محیی (عبدالحسین خان معزالسلطان)**، **احسان‌الله خان دوستدار**، **اسدالله خان ابوالفتح‌زاده**، **ابراهیم خان منشی‌زاده** و **محمد نظر خان مشکات‌الممالک** در پیوند است. درباره سردار محیی و احسان‌الله خان در بحث نهضت جنگل سخن خواهیم گفت. ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک عضو فرقه بهائی بودند. ابوالحسن علوی، پدر بزرگ علوی (نویسنده معروف)، می‌نویسد:

ابوالفتح‌زاده [در حدود سال ۱۳۲۸ سفر کوتاهی به اروپا کرد و بعد از مراجعت در ۱۳۲۹، که مسیو مرنارد بلژیکی رئیس خزانه‌داری گردید، او مأمور مالیات ساوجبلاغ و شهریار گردید و بعد از مدت کمی به واسطه بدرفتاری با رعایا معزول شد و در همین موقع بود که معلوم شد که او جزو بهائی‌ها شده است و شب و روز برای پیشرفت آن دسته کار می‌کند.



عبدالحسین خان معزالسلطان (سردار محیی) و میرزا علیمحمد خان تربیت

این سه نفر با حیدر عمواغلی، تروریست معروف قفقازی، رابطه و همکاری نزدیک داشتند. به‌نظر من، دیدگاه کسانی که حیدر عمواغلی را به‌عنوان رهبر تروریسم دوران مشروطه معرفی کرده‌اند به‌کلی نادرست است. به‌عکس، حیدر عمواغلی در زیر نظر ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الملک و با هدایت و دستور ایشان کار می‌کرد.

فعالیت‌های مخفی اسدالله خان ابوالفتح‌زاده (سرتیپ فوج قزاق) و ابراهیم خان منشی‌زاده (سرتیپ فوج قزاق) و محمدنظرخان مشکات‌الممالک از سال ۱۳۲۳ ق. و با عضویت در انجمن مخفی معروف به بین‌الطلوعین آغاز شد که جلسات آن در خانه ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)، نخست‌وزیر بعدی دوران پهلوی، برگزار می‌شد و بسیاری از اعضای آن بابی ازلی و تعدادی بهائی بودند. این همان نکته‌ای است که آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی بسیار دیر (پنج سال بعد) متوجه شدند و مازندرانی در نامه به حاجی محمدعلی بادامچی به آن اشاره کرد

عضویت در این انجمن و فعالیت‌های بعدی ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک (بهائی) و ازلی‌های عضو انجمن فوق را باید بخشی از عملکرد شبکه توطئه‌گر وابسته به اردشیر ریپورتر ارزیابی کرد و به این دلیل حضور اعضای دو فرقه متعارض ازلی و بهائی در کمیته فوق قابل توضیح است. باید اضافه کنم که اعضای این انجمن، اعم از ازلی و بهائی، پس از تأسیس سازمان ماسونی لژ بیداری ایران (۱۳۲۵ ق. / ۱۹۰۷ م.) در پیرامون آن مجتمع شدند. برای مثال، مشکات‌الممالک. صندوقدار لژ بیداری ایران بود

از ذیقعدۀ ۱۳۲۳ ق. این فعالیت با عضویت اسدالله خان ابوالفتحزاده و برادرش سیف‌الله خان و ابراهیم خان منشی‌زاده در «انجمن مخفی دوم» تداوم یافت. در این انجمن سید محمدصادق طباطبایی (پسر آیت‌الله سید محمد طباطبایی)، ناظم‌الاسلام کرمانی و آقا سید قریش (از اعضای بیت سید محمد طباطبایی) و شیخ مهدی (پسر آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری) عضویت داشتند. در همین زمان گرایش‌های تروریستی برخی از اعضای این انجمن کاملاً مشهود بود. برای مثال، در یکی از جلسات انجمن مسئله قتل آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی مطرح شد که با مخالفت سید محمد صادق طباطبایی مواجه گردید. اندکی بعد، **ارباب جمشید جمشیدیان (دوست صمیمی و محرم اردشیر ریپورتر) به عضویت این انجمن درآمد.**



شیخ فضل‌الله نوری و سید عبدالله بهبهانی

گروه تروریستی فوق سرانجام شکل نهایی خود را یافت و به عملیات آشوبگرانه و تفرقه‌افکنانه‌ای چون ترور نافر جام شیخ فضل‌الله نوری (۱۶ ذیحجه ۱۳۲۶ ق.) دست زد. عامل این ترور کریم دوانگر بود که دستگیر شد. در این رابطه افراد دیگری نیز دستگیر شدند. یکی از ایشان میرزا محمد نجات خراسانی، عضو فرقه بهائی، بود که به ارتباط با سفارت انگلیس و به عنوان شخصیتی فاسد شهرت داشت. نجات نیز عضو کمیته بین‌المللوعین بود. به گفته تقی‌زاده، اسمارت، نماینده سفارت انگلیس، در جلسات بازجویی از محمد نجات شرکت می‌کرد و مواظب بود که «نتوانند به میرزا محمد زور بگویند.» طبق گزارش ۱۵ ژانویه سِر جرج بارکلی به سِر ادوارد گری، وزیر خارجه انگلیس، در جریان این بازجویی‌ها کریم دوانگر تلویحاً حسینقلی خان نواب، برادر عباسقلی خان کارمند سفارت انگلیس، را به ترور مربوط کرد. حسینقلی خان نواب نیز از نزدیکان و محارم اردشیر ریپورتر، رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، بود.



کریم دوانگر عامل ترور نافر جام شیخ فضل‌الله نوری پس از بازداشت

ابوالفتح‌زاده و برادرانش و سایر اعضای گروه تروریستی و آشوبگر فوق، از جمله کریم دواتگر، سپس در روستای قلپهک مستقر شدند که در آن زمان در ملکیت سفارت انگلیس بود و دولت ایران بر آن نظارت نداشت.

در اوّل جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ق. ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده، به‌همراه زین‌العابدین خان مستعان‌الملک، گروه تروریستی جدیدی تشکیل دادند موسوم به **کمیته جهانگیر**. ابوالفتح‌زاده و مستعان‌الملک و میرزا محمد نجات از جمله اعضای «**محکمه انقلابی**» بودند که حکم مرگ شیخ فضل‌الله نوری را صادر کردند. دادستان این محکمه **شیخ ابراهیم زنجانی** بود که تحت‌تأثیر **میرزا مهدی خان غفاری کاشی (وزیر همایون)**، عضو فرقه بهائی، قرار داشت.



شیخ فضل‌الله نوری بر سر دار

در رجب ۱۳۲۸ق. حادثه قتل سید عبدالله بهبهانی رخ داد که عاملین آن وابستگان شبکه تروریستی ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده بودند. یکی از ضاربین بهبهانی فردی به‌نام حسین لله بود که بعدها با ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک در کمیته مجازات همکاری کرد. پس از این واقعه، ابوالفتح‌زاده به اروپا گریخت، مدتی بعد به ایران بازگشت و به‌عنوان متصدی گردآوری مالیات منطقه ساوجبلاغ و شهریار منصوب و اندکی بعد معزول شد.



میرزا مهدی خان غفاری کاشی (وزیر همایون)

سرویس اطلاعاتی بریتانیا و نهضت جنگل

شبکه فوق در شکست و سرکوب نهضت جنگل نقش اطلاعاتی و خرابکارانه بسیار مؤثر و مرموزی ایفا کرد که تاکنون مورد بررسی کافی قرار نگرفته است.



میرزا کوچک خان جنگلی

احسان‌الله خان دوستدار، چهره سرشناس تروریستی که در صفوف نهضت جنگل تفرقه انداخت و «کودتای سرخ» را علیه میرزا کوچک خان هدایت کرد، به یکی از خانواده‌های سرشناس بهائی ساری (خانواده دوستدار) تعلق داشت و سردار محیی (عبدالحسین خان معزالسلطان)، همدست او، از اعضای خاندان اکبر بود که برخی از اعضای آن، به‌ویژه میرزا کریم‌خان رشتی، به رابطه با اینتلیجنس سرویس انگلیس شهرت فراوان دارند. حداقل دو تن از برادران میرزا کریم‌خان رشتی و سردار محیی، مبصرالملک و سعیدالملک، را به‌عنوان بهائی فعال می‌شناسیم. فتح‌الله اکبر (سردار منصور و سپهدار رشتی) برادر دیگر ایشان است که در آستانه کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ رئیس‌الوزرا بود و نقش مهمی در هموار کردن راه کودتا ایفا نمود.

در این میان نقش احسان‌الله خان دوستدار، به عنوان یکی از برجسته‌ترین تروریست‌های تاریخ معاصر ایران، حائز اهمیت فراوان است. مأمور اطلاعاتی اعزامی حزب بلشویک به جنگل در یک گزارش سرّی به باکو ارزیابی خود را از میرزا کوچک خان و احسان‌الله خان دوستدار چنین بیان می‌دارد:

ثابت قدمی فوق‌العاده میرزا کوچک خان و دقت فوق‌العاده، علاقه و همدردی او نسبت به اطرافیان و وضع وخیم روستائیان و خویشاوندان، احترام شدید اطرافیان و علاقه به او را برانگیخته است... زندگی کوچک خان خیلی ساده است، او در اتاق ساده‌ای زندگی می‌کند، همراه رفقای خود و مجاهد‌ها روی تشک کاه می‌خوابد، هیچ گونه مبل و زرق و برقی که مخصوص خان‌هاست، وجود ندارد. او زندگی کاملاً متواضعانه‌ای دارد، سیگار نمی‌کشد، خوشگذرانی نمی‌کند، مشروب نمی‌خورد و از ساعت شش صبح تا نصف شب کار می‌کند.

مأمور اطلاعاتی حزب بلشویک در مقابل تصویری به‌غایت منفی از احسان‌الله خان به دست می‌دهد و علت کودتای او علیه میرزا کوچک خان را به تعصبات بهائی‌گری وی منتسب می‌کند:

احسان‌الله خان... دارای شخصیت ضعیف، خودخواه، دارای نظرات اغراق‌آمیز و آدمی شهرت‌پرست است. او جزو فرقه بابی‌ها (یکی از فرقه‌های ایران) است و پدر زن او میرزا حسن خان یکی از مقامات مهم این فرقه است. از مشخصات ویژه او عدم ابتکار و نداشتن آگاهی سیاسی است. احسان‌الله معتاد و الکلی است به طوری که مصرف ودکای او در روز پنج بطری و مصرف تریاکش تا دو مثقال است و این مقدار زیادی است.

او در اثر نفوذ گروه سردار محیی سریعاً ترقی کرده است... او می‌خواست کوچک خان را به مرام باب جلب کند ولی کوچک خان اعتراض کرد که حالا وقت پرداختن به مذهب نیست، لازم است برای آزادی وطن از انگلیسی‌ها و از ظلم‌شاه کار کرد. این امر سبب شد که این بابی، که به تدریج شبکه دسایس خود را تنیده بود، با دارودسته خود از اردوی کوچک خان خارج شود... [سردار محیی] این شخص بی‌اراده و بی‌فکر [احسان‌الله خان] را مطمئن کرده بود که با برقراری کمونیزم در ایران بهائی‌گری در ایران موفق خواهد شد و آن را مذهب رسمی اعلام خواهند کرد. این موضوع برای هر فرد بهائی اغواکننده است. این وعده احسان‌الله خان را کاملاً اغوا کرد که به منظور انتقام از تعقیب

دیرینه بهائی‌ها توسط مسلمانان شعارها و اعلامیه‌هایی انتشار دهد... این بابی کهنه مغز باور کرده بود که کمونیزم اجازه خواهد داد بهائی‌گری در ایران توسعه یابد و مذهب رسمی کشور شود. این بود عللی که احسان‌الله خان را از کوچک خان دور می‌کرد و موجب شد به دشمنان او بپیوندد.



احسان الله خان دوستدار در زمان نهضت جنگل

پس از شکست نهضت جنگل، که به‌طور عمده به دلیل دسایس احسان‌الله خان و سردار محیی محقق شد، این دو به شوروی گریختند و در دوران استالین به اتهام وابستگی به سرویس اطلاعاتی بریتانیا دستگیر و اعدام شدند. تورج اتابکی اتهامات وارده بر احسان‌الله خان را چنین بیان کرده است:

عاملیت سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایران، طرفداری پروپاقرص از فاشیسم، مبلغ تبلیغات زهرآگین در میان ایرانیان ساکن اتحاد شوروی، عامل تحویل برخی از انقلابیون ایرانی به مقامات ایرانی، عنصری ضد بلشویک که با سازماندهی یک گروه سی نفره از کارگران حوزه‌های نفتی تدارک عملیات تخریب را در حوزه نفتی باکو دیده بود.

این اتهامی است که درباره دیگر قربانیان ایرانی دوران استالین کمتر تکرار شد. اتهام سران حزب کمونیست ایران، مانند بهرام آقایی و دیگران، «ماجراجویی» و «چپ‌روی ضد لنینی» بود. بنابراین، اتهام ارتباط با سرویس اطلاعاتی بریتانیا بیهوده بر احسان‌الله خان وارد نشد. پیشینه عملکرد احسان‌الله خان و دوستانش در ایران گواه آن است که سازمان اطلاعاتی شوروی در مورد احسان‌الله خان به بیراهه نرفته است.



احسان الله خان دوستدار در اواخر عمر در شوروی

علاوه بر دو نمونه فوق (احسان‌الله خان و سردار محیی)، موارد فراوانی از حضور مأموران بهائی اینتلیجنس سرویس بریتانیا در صفوف نهضت جنگل وجود دارد. یک نمونه، میرزا شفیع خان نعیم، بهائی گیلانی، است که در انزلی به‌دست جنگلی‌ها به قتل رسید.

نمونه دیگر، غلامحسین ابتهاج (پسر ابراهیم خان ابتهاج الملک و برادر ابوالحسن ابتهاج) است که به وسیله انقلابیون جنگل دستگیر شد. جنگلی ها قصد محاکمه و مجازات او را داشتند ولی با وساطت احسان الله خان دوستدار و میرزا رضا خان افشار آزاد شد.

میرزا رضاخان افشار نیز بهائی بود و نقش مخرب و مرموزی در حوادث نهضت جنگل ایفا کرد. او در زمان آغاز نهضت پیشکار مالیه گیلان بود. به همراهی با جنگلی ها پرداخت و مسئول مالی «کمیته اتحاد اسلام» شد. او سپس ۸۴ هزار تومان از پول کمیته را به سرقت برد و به تهران گریخت و بعدها به آمریکا رفت. افشار پس از بازگشت از آمریکا مترجم هیئت آمریکایی میلسپو شد و در دوران سلطنت رضاشاه مشاغل مهمی چون حکومت گیلان (۱۳۰۷)، حکومت کرمان (۱۳۱۰)، مسئول راهسازی کشور (۱۳۱۱) و استانداری اصفهان را به عهده داشت.

نمونه دیگر عبدالحسین نعیمی است که در حوالی سال ۱۹۲۰ میلادی در صفوف جنگلی ها حضور داشت. او به عنوان نماینده «کمیته نجات ایران»، که ریاست آن را احسان الله خان دوستدار به دست داشت، در اولین کنگره حزب کمونیست ایران (در انزلی) شرکت کرد و پیام این کمیته را قرائت نمود. عبدالحسین نعیمی پسر میرزا محمد نعیم، شاعر معروف بهائی (اهل روستای فروشان سده اصفهان)، است. میرزا محمد نعیم پس از مهاجرت به تهران در سفارت انگلیس به کار پرداخت. عبدالحسین نعیمی نیز، چون پدر، کارمند سفارت انگلیس در تهران بود. در گزارش مورخ ۱۰ / ۷ / ۱۳۴۵ ساواک تهران به ریاست ساواک (نصیری) و مدیر کل سوم (مقدم) چنین آمده است:

عبدالحسین نعیمی در سال های ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۴ رئیس کمیته محرمانه سفارت انگلیس در تهران بوده و با همکاری دبیر اول سفارت انگلیس [الن چارلز ترات] در امور سیاسی خارجی و داخلی ایران نقش مؤثری داشته و خانم لمبتون... یکی از دوستان و همکاران نزدیک و مؤمن عبدالحسین نعیمی بوده. آقای نعیمی در سال ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶ از سفارت انگلیس کنار رفته و همکاری خود را در امور سیاسی به طور مخفیانه و غیرمحمسوس با سرویس اطلاعاتی سفارت انگلیس در تهران ادامه می داده است و در ظاهر به کسب و تجارت می پرداخته است. آقای نعیمی اکنون از مالکین بزرگ به شمار می رود و همکاری مخفیانه خود را با دوستان انگلیسی در تهران حفظ کرده است...

در دوران محمدرضا پهلوی، یکی از دختران عبدالحسین نعیمی، به نام ملیحه، همسر سپهبد پرویز خسروانی (از عوامل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و عضو فرقه بهائی) بود و دیگری، به نام محبوبه، به همسری محسن نعیمی (دبیر مؤید) در آمد. در حوالی سال ۱۳۴۶ او و شوهرش به آفریقا مهاجرت کردند و به ارکان بهائیت در این منطقه بدل شدند.



عبدالحسین خان معزالسلطان، سردار محیی، (نفر وسط) و سایر پسران حاجی وکیل (برادران میرزا کریم خان رشتی)

سازمان های اطلاعاتی و امنیتی شوروی

در بررسی تاریخ بهائیت، موارد چشمگیری از حضور بهائیان مهاجر ساکن عشق‌آباد و قفقاز در صفوف سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی شوروی پیشین مشاهده می‌شود. با توجه به نمونه‌های متعدد تاریخی، این حضور را باید تداوم سیاست گذشته بهائیان دانست که به‌عنوان «مأمور دوپل»، به‌سود اینتلیجنس سرویس بریتانیا، به خدمت سفارتخانه‌های روسیه و عثمانی و آلمان در می‌آمدند.

عبدالحسین آیتی، مبلغ پیشین بهائی، به موارد متعددی از حضور بهائیان در سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی روسیه شوروی اشاره دارد. یک نمونه، میرزا کوچک علی‌اوف، از بهائیان معروف عشق‌آباد، است که به «تقلب» معروف بود. او پس از انقلاب بلشویکی روسیه «مفتش سرّی» بلشویک‌ها شد و برادرزاده‌اش به‌نام عبدالحسین حسین‌اوف در اداره گ. پ. او. (سازمان اطلاعاتی شوروی) به جاسوسی پرداخت و جمعی از ایرانیان مقیم روسیه را به زحمت انداخت. نمونه دیگر برادران عسکروف اند.

محمود و مقصود عسکروف دو برادرند از فامیل بهائی که یکی از آن‌ها هنوز در نزد روس‌ها مقرب است و از کارکنان سرّی ایشان است. این دو برادر، که همه فامیل‌شان بهائی است، در کارهای سیاسی دخالت کرده و می‌کنند.

آیتی می‌افزاید: دوازده جوان بهائی مقیم روسیه که «در اداره گ. پ. او. مستخدم و جاسوس بالشوویک‌ها شده و این استخدام را وسیله قاچاق امتعه خارجه کرده چادرهای پنج تومانی را... [از ایران] می‌برند به سی تومان می‌فروشند.» آیتی درباره مفاسد اخلاقی محمود و مقصود عسکروف و هتاکی‌های ایشان در زمینه مفاسد جنسی مطالبی بیان کرده است.

در زندگینامه حسن فؤادی نیز این کارکرد اطلاعاتی بهائیان ساکن عشق‌آباد مشاهده می‌شود. او به‌همراه «چند تن از معاریف بهائی» به‌وسیله دولت شوروی توقیف و زندانی شد ولی شش ماه بعد، در دی ۱۳۰۸ ش.، با دخالت دولت رضاشاه تمامی زندانیان بهائی آزاد و به ایران وارد شدند. اسامی بهائیان فوق به‌شرح زیر است: عباس احمداوف پارسایی، حسین حسن‌اوف، بهاءالدین نبیلی، احمد رحیم‌اوف، میرزا احمد نبیل‌زاده، میرزا محمد ثابت، میرزا حسن بشرویه‌ای [فؤادی]، علی ستارزاده، جعفر هادی‌اوف شیرازی، عباس فرح‌اوف، محمودزاده، محمد سرچاهی، محمدعلی نبیلی سرچاهی، عبدالکریم باقروف یزدی

در موارد مشابه، قطعاً باید ایرانیان اخراجی از شوروی مدتی در قرنطینه می‌ماندند و معمولاً به ایشان مشاغل حساس ارجاع نمی‌شد زیرا در معرض ظنّ وابستگی به سازمان جاسوسی شوروی بودند. معه‌ذا، بهائیان فوق با احترام فراوان مورد استقبال مقامات مشهد قرار گرفتند و بلافاصله وارد مشاغل دولتی و نظامی شدند. برای مثال، حسن فؤادی وارد خدمت نظامی و مدیر کتابخانه قشون مشهد شد. او مورد علاقه امیرلشکر شرق و افسران ارشد بود، یکی دو سال بعد از خدمات دولتی استعفا داد و به تهران رفت و کمی بعد به‌دستور محفل بهائیان تهران برای مدیریت مدرسه «وحدت بشر» راهی کاشان شد. او مدتی معلم مدرسه «تربیت» تهران بود و سپس در مدرسه نظام به تدریس پرداخت. فؤادی در اواخر عمر بسیار ثروتمند بود.

با توجه به چنین سوابقی است که اسماعیل رائین در واپسین کتابش می‌نویسد:

نه تنها سران بهائیت در گذشته و هیئت‌های محافل بهائی کنونی متفقاً دولت اسرائیل و صهیونیسم جهانی را تأیید و همراهی کرده و می‌کنند، بلکه در بسیاری از نقاط جهان بخصوص در کشورهای اسلامی و عرب اکثر از بهائیان متمایل به جهودان و دولت اسرائیل بوده و هستند. در بسیاری از کشورها، بخصوص کشورهای عربی، شنیده و دیده شده که بهائیان داخل در تشکیلات جاسوسی موساد شده و همه جا به نفع اسرائیلیان به خبرچینی و جاسوسی و نوکری مشغول‌اند.

جستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران

قسمت چهارم

ماهیت بلواهای ضد بهائی

مورخین بهائی درباره شورش‌های ضدبهائی فراوان سخن می‌گویند و می‌کوشند تا چهره‌ای بسیار مظلوم از سرگذشت این فرقه در ایران ترسیم کنند. گویا بهائیان گروهی بودند که به‌دلیل دگراندیشی دینی قربانی تعصب و کین جاهلانه مسلمانان ایران می‌شدند. بررسی نگارنده نشان می‌دهد که این ادعا در موارد عمده صحت ندارد و رهبری بهائیت و عناصر مشکوکی در میان جبهه مخالف بهائیان به عمد و با اهداف معین تبلیغی و سیاسی به ایجاد مهم‌ترین و جنجالی‌ترین آشوب‌های خونین ضد بهائی، معروف به «بهائی‌کشی»، دست زده‌اند.

از مهم‌ترین این موارد قتل هفت بهائی در سال ۱۳۰۸ ق. در یزد و شورش ضدبهائی ۱۳۲۱ ق. در یزد و رشت و برخی دیگر از نقاط ایران است.

واقعه قتل هفت بهائی در یزد، که در منابع بهائی به «شهدای سبعة یزد» معروف‌اند، در زمان اولین دوره حکومت سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله، پسر ارشد ظل‌السلطان (حاکم اصفهان)، در یزد رخ داد:



ظل السلطان

گروهی چند نفره (استاد باقر عطار و ملا تقی چیت‌ساز و چند تن از بستگان و اطرافیان ایشان) در شب ۲۳ رمضان ۱۳۰۸ ق. در مسجد میرچخماق راساً و خودسرانه به دستگیری دو بهائی (علی‌اصغر یوزدارانی و آقا علی) دست زدند و سپس نزد شیخ محمد تقی مجتهد (پسر شیخ محمدحسن سبزواری) رفتند و با تحریک احساسات دینی وی کسب تکلیف نمودند. شیخ محمد تقی دستور داد که بهائیان از مسجد اخراج شوند. پاسخ فوق‌ظاهراً این گروه را راضی نکرد زیرا به نزد حاجی نایب (حاجی اسدالله شیرازی)، فراشبازی جلال‌الدوله، شتافتند و به‌دستور حاجی نایب بهائیان زندانی شدند. روز بعد، جلال‌الدوله دو بهائی محبوس را به چوب بست و سپس آزاد نمود. شش روز بعد، ظل‌السلطان از اصفهان دستور حبس ایشان را صادر کرد. دو نفر فوق‌مجدداً دستگیر شدند و در جریان بازداشت این دو، به تحریک استاد

مهدی (پسر استاد باقر عطار)، پنج بهائی دیگر نیز به زندان افتادند. سه روز بعد، جلال الدوله شیخ محمد تقی را احضار و درباره بابیان محبوس کسب تکلیف نمود. شیخ محمد تقی مجتهد از این همه ابرام جلال الدوله به حیرت افتاد و گفت: «ما نمی‌دانستیم حضرت والا این قدر دشمن این طایفه بهائی هستید.» بهرروی، به تحریک جلال الدوله، شیخ محمد تقی به نزد دو تن دیگر از علمای شهر (آخوند ملا محمد صادق و برادرش ملا محمد باقر مجتهد) رفت و گفت: «حضرت والا فی الواقع کمال همراهی با ما علما دارند بلکه همت ایشان بیش تر از ماست.» علمای فوق حاضر به همکاری نشدند. در نتیجه، شیخ محمد تقی، پدر (شیخ محمد حسن) و دو برادر خویش (شیخ محمد جعفر و شیخ محمد باقر) و ملا حسین و ملا حسن (پسران حاجی ملا باقر مجتهد اردکانی) را به خانه خود دعوت کرد. این جمع شش نفره همراهی خود را با جلال الدوله اعلام نمودند. شیخ محمد تقی نزد حاکم شتافت و ماجرا را اطلاع داد. جلال الدوله گفت: «احسنت، احسنت، احدی را مثل شما ندیدم که در این امور اقدام داشته باشند.» بهرروی، جلال الدوله با تمهیدات مفصل همراهی علمای فوق را جلب نمود و جلسه‌ای تشکیل داد که آقا سید علی مدرس نیز به آن افزوده شد. در این جلسه هفت نفر بهائیان محبوس مورد استنطاق قرار گرفتند. یکی از ایشان (استاد مهدی بنا)، به وساطت آخوند ملا حسن، آزاد و به جای او آخوند ملا مهدی خویدکی، از بهائیان خویدک (سه فرسنگی یزد) دستگیر شد. جلال الدوله از طریق شکنجه ایشان را وادار به اقرار به بهائی‌گری نمود. در ۷ شوال از ظل‌السلطان تلگراف رسید که «حضرات بهائی که حبس‌اند هرگاه شرعاً اثبات شده که بهائی هستند، آن‌ها را به قتل رسانید.» به ادعای منابع بهائی، هفت روحانی فوق، پس از شنیدن اقرار محبوسین حکم قتل ایشان را کتباً صادر کردند. سرانجام، در ۹ شوال جلال الدوله بهائیان را اعدام کرد و امر نمود که در شب «بازارها را زینت ببندند و چراغان کنند.»

تمامی ماجرای قتل هفت بهائی در یزد، طبق روایت مهم‌ترین مأخذ بهائی در این زمینه، به شرح فوق است. این شرح موارد زیر را روشن می‌کند: اول، جلال الدوله و پدرش (ظل‌السلطان) تعمداً عجیب در کشتن این بهائیان داشتند. دوم، در این ماجرا مردم به هیچ وجه دخالت نداشتند و تمامی حادثه به تحریکات یک گروه چند نفره از کسبه محدود بود که ماهیت و حسن‌نیت ایشان روشن نیست. سوم، جلال الدوله به تلاش گسترده‌ای برای تحریک علمای یزد و کسب حکم قتل بهائیان دست زد و در این زمینه تقریباً ناموفق بود زیرا به جز گروه هفت نفره فوق سایر علمای شهر در صدور حکم قتل بهائیان مشارکت نکردند.



جلال الدوله در دوران حکومت یزد

برای تبیین این ماجرا باید به سه نکته مهم توجه نمود:

اول، پیوندهای عمیقی که میان ظل‌السلطان و خاندان او، از جمله جلال الدوله، با دستگاه استعماری بریتانیا برقرار بود. ظل‌السلطان در این زمینه شهرت کامل دارد و نیازی به اثبات این پیوندها نیست. و نیز می‌دانیم که در دستگاه ظل‌السلطان بهائیان حضور فعال داشتند.

نامدارترین ایشان میرزا اسدالله خان وزیر (نیای خاندان وزیر) است که در دوران حکومت ظل‌السلطان قریب به سی سال وزیر اصفهان بود و در همین دوران است که بخش مهمی از ابنیه مهم تاریخی دوره صفوی تخریب شد. مهدی بامداد می‌نویسد:

از کارهای بسیار زشت بلکه جنون‌آمیز ظل‌السلطان قطع اشجار خیابان‌ها و تخریب ساختمان‌های زیبای صفوی در اصفهان است... و با آن‌که چند نفر از بازرگانان اصفهان حاضر شدند مبالغ‌ه‌نگفتی به او بدهند و وی را از این کار زشت بازدارند، معذک از تصمیم خود منصرف نگردید و بالنتیجه اکثر باغ‌ها و عمارات مذکور در زیر دست بیدادگری و امر او خراب و ویران شد.

بامداد فهرستی از ابنیه مهم تاریخی اصفهان که در این دوران تعمداً تخریب شد، به‌دست داده است.

و می‌دانیم که بعدها در پاریس رابطه نزدیک و دوستانه‌ای میان ظل‌السلطان و عباس افندی برقرار بود. جلال‌الدوله نیز در این سفر همراه پدر بود و با عباس افندی دیدار داشت. نمونه دیگری از رابطه پنهان جلال‌الدوله با سران فرقه بهائی را در دست داریم: در جریان شورش ضد بهائی سال ۱۳۲۱ ق. در یزد، جلال‌الدوله شبانه به‌وسیله یکی از نوکرهای محرم خود به میرزا عباس قابل (مبلغ سرشناس بهائی) خبر داد که در خطر است و لذا قابل در ظهر جمعه ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۱، در بحبوحه طغیان شهر علیه بهائیان، از یزد خارج و عازم آباده شد.

دوم، قتل هفت بهائی فوق در زمانی رخ داد که حاج میرزا محمد تقی افغان، نماینده و خویشاوند علی‌محمد باب و میرزا حسینعلی بهاء، به‌عنوان یکی از ملاکین و رجال و تجار بزرگ ایران در یزد حضور داشت و از نفوذ و اقتدار سیاسی فراوان برخوردار بود. او به یقین می‌توانست مانع اقدام جلال‌الدوله شود. عجیب است که نه اسدالله خان وزیر (در اصفهان) و نه افغان (در یزد) هیچ کوششی در این زمینه نکردند.

سوم، در میان هفت روحانی یزد که در ماجرای فوق با جلال‌الدوله همکاری کردند، پیشینه ملا حسین و ملا حسن قابل تأمل است. این دو پسران حاجی ملا باقر مجتهد اردکانی بودند که زمانی به بهائی‌گری گروید و سپس ظاهراً از ایشان کناره گرفت. عزیرالله سلیمانی می‌نویسد:

[حاجی ملا باقر مجتهد اردکانی] از مؤمنین اوّل ظهور بوده‌اند و با اینکه از علما بودند چون به این اسم مبارک بهائی معروف شدند، ایشان را گرفتند و تحت‌الحفظ با غل و زنجیر به کرمان بردند زیرا حکومت یزد و کرمان آنوقت یکی بوده و خود سردار حاکم آن وقت در کرمان بوده و تمام علما حکم قتل حاجی ملا باقر را داده بودند و چون به کرمان بردند سردار ظاهراً آدم خوش نفسی بوده حاجی را منصرف نموده به کمال عزت روانه یزد کرد. لذا حاجی ملا باقر بعد از این قضیه قدری به حکمت حرکت می‌نمودند. کم‌کم به کلی معاشرت با اهل بها را ترک نمودند.

دومین دوره حکومت جلال‌الدوله در یزد از سال ۱۳۲۰ ق. آغاز شد و اندکی بعد (از اواخر ربیع‌الاول ۱۳۲۱) با شورش ضد بهائی معروفی پیوند خورد که قریب به چهار ماه تداوم یافت، به قتل بیش از ۸۰ تن از بهائیان انجامید و بار دیگر نام ایشان را بر سر زبان‌ها انداخت.

در این زمان جلال‌الدوله با اردشیر ریپورتر و سران فرقه بهائی رابطه نزدیک داشت. او در نخستین روزهای حکومتش اراضی پهناوری را در پیشکوه یزد (تفت)، با کاریزی کهنه، به ثمن بخش خرید، آن را به‌نام عباس افندی «عباس‌آباد» نامید و به سفارش اردشیر ریپورتر و میرزا محمود افغان، ملا بهرام اخترخاوری (زرتشتی بهائی‌شده سرشناس یزد) را، به‌همراه ۱۵ خانوار زرتشتی - بهائی، از بمبئی به یزد فراخواند و سرپرستی این ملک را به او واگذار. این ملا بهرام اخترخاوری بعدها، در دوران احمدشاه، به‌همراه گروهی دیگر از زرتشتیان و بهائیان در دستگاه ارباب جمشید جمشیدیان در تهران کار می‌کرد و عباس افندی در الواح متعدد ایشان را به خدمتگزاری به ارباب چنین توصیه می‌نمود.

جناب ارباب شخصی خیرخواه است و بلند همت. باید از شما ممنون و خشنود باشد و تا توانید در کار او چنان امانت و صداقت و همت بنمائید که عبرت دیگران گردد. خدمت او خدمت من است و صداقت و امانت او صداقت و امانت من.



بلوای ۱۳۲۱ یزد در زمان صدارت اتابک رخ داد و باید به عنوان بخشی از دسیسه‌های مفصلی انگاشته شود که در این زمان از سوی اردشیر ریپورتر و دوستانش برای ساقط کردن اتابک در جریان بود. عبدالحسین آیتی ماجرای یزد را «نتیجه زشتکاری‌های بهائیان و دسایس سیاسی» و کاملاً تعمدی می‌داند. او در توضیح علت این بلوا می‌نویسد:

روح و سرّ معاشرت مبلغین با زنان بهائی، ولی زن‌های جوان، به همت فروغی و ابن ابهر هر دو واحداً عرض اندام نمود. منتها به اسم این که چون حکمت اقتضا ندارد که عمومی باشد فقط باید زن‌ها در مجلس خاص حضرت مبلغ را ملاقات و زیارت کنند و از وجود او متبرک گردند. و این قضیه در یزد به قسمی علنی شده و کار را خراب کرده بود که خویش و بیگانه و حتی فراش‌های حکومتی مطلب را تشخیص داده بالمآل مسلمین غیور طاقت نیاورده... آغاز بلوا و شورش کردند.

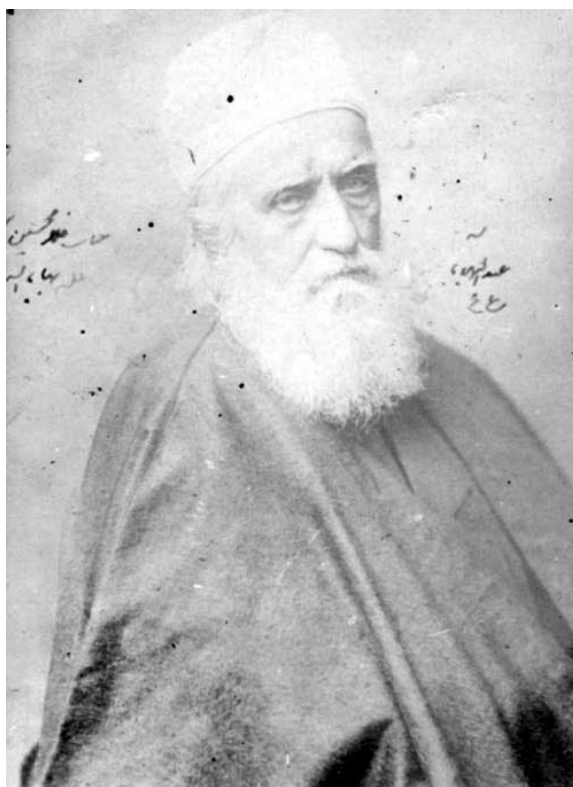
آیتی پس از نقل متن تلگراف اتابک (صدراعظم) به یزد دال بر ممانعت از شورش می‌نویسد:

در حالتی که از تلگراف مذکور... معلوم می‌شود دولت تا چه اندازه مراقبت کرده و علمای اسلام تا چه حد بیطرفی نموده‌اند و همه یاد دارند که مرحوم آیت‌الله آقای آقا میر سید علی حائری اعلی‌الله مقامه بنفسه بر منبر برآمده مردم را از بایی‌کشی منع کردند. معهذا، بهائیان چون محرک خارجی داشتند همه اقدامات دولت و علما را کان‌لم‌یکن انگاشته گاهی به قونسولخانه روس و انگلیس در یزد و اصفهان پناهنده شدند تا مگر مردم جسارت کرده بهانه به دست اجانب دهند و گاهی به علما دشنام گفتند تا مگر آنان را عصبی کرده حکمی بر علیه خود اصدار دهند شاید از این باب بهانه به دست اجانب افتد... خلاصه مقصود این بود که بهائیان در آن حادثه و سایر حوادث جز فتنه و فساد منظوری نداشته و ندارند. از روز اولی که محمود فروغی و تقی ابهری از طرف عباس افندی مأمور یزد و اصفهان و کرمان شدند و فتنه‌هایی که در معاشرت و مباشرت با زنان بهائی بر پا کردند و بعداً به اسم تبلیغ خواستند زنان مسلمین را هم آلوده سازند، تا موقع بروز بلوا و بعد از فرونشستن آتش فتنه در همه موارد آلت بودند بعضی فهمیده و بعضی نفهمیده....

تعمق در اقدامات میرزا محمدباقر بصر رشتی (مبلغ معروف بهائی و نیای خاندان بصری) و میرزا ابراهیم خان ابتهاج‌الملک (مالک ثروتمند و مقتدر گیلان و مازندران و نیای خاندان ابتهاج) در سال ۱۳۲۱ ق. می‌تواند صحت داوری آیتی را ثابت کند:

در این زمان بصر و ابتهاج‌الملک نیز، چون فروغی و ابن ابهر در یزد، تبلیغات وسیع و بی‌پروایی را در سراسر گیلان آغاز کردند و موفق به جلب چند تن از افراد سرشناس شهر رشت به بهائیت شدند. همزمان حادثه تحریک‌کننده دیگری نیز رخ داد و آن اعلام بهائی شدن دو کشیش ارمنی و دو پزشک آمریکایی ساکن رشت بود. این حادثه می‌تواند بیانگر دست پنهان سازمان‌های اطلاعاتی خارجی در برافروختن نایره آشوب باشد. اقدامات بصر و ابتهاج چنان تحریک‌آمیز و بی‌پروا بود که مورد اعتراض برخی از معاریف بهائیان گیلان قرار گرفت و یکی از ایشان، میرزا آقا مصمصام‌الحکما (پدر میرزا داوود خان گیلانی)، نامه‌ای به عکا ارسال کرد و به عباس افندی هشدار داد که «بی حکمتی بصر تولید انقلاب [خواهد] کرد.» عباس افندی در پاسخ چنین نوشت:

در ضوضاء [آشوب] جهله و همی نه، البته باید گاه گاهی جزئی صدایی بلند شود که سبب انتباه خلق گردد.



عباس افندی در کهولت

بدینسان، عباس افندی نه تنها از اقدامات فتنه‌گرانه بشار ممانعت نکرد بلکه او را تشویق نمود و کمی بعد «لوحی به افتخار بشار صادر کرد و در آن به او وعده صله و جایزه» داد.

طولی نکشید که علمای شهر به تکفیر احبا قیام نمودند و اهالی را وادار بر اذیت دوستان کردند و کار به آنجا کشید که نصرالسلطنه [محمودولی خان تنکابنی] با تمام اقتداری که داشت ماده را غلیظ دید و یکی از نوکرهای محرم خود را شبانه نزد بشار و اشخاص سرشناس دیگر فرستاده، به هر یک پیغام داد که ماندن معاریف بهائیان در شهر اسباب انقلاب است، بهتر آن که چندی از رشت خارج شوند تا من بتوانم اهل غرض را تأدیب و امنیت بلد را تأمین کنم. لذا، هر کدام، بجز چند نفر که مصلحت را در توقف و تحمل بلا دیدند، به جانبی شتافتند.

در این بلوا، سید اسدالله باقروف، ثروتمند و ملاک و تاجر بزرگ رشت و تهران، درست مانند میرزا محمد تقی افغان در یزد، در شهر رشت مستقر بود و «مصون از تعرض عوام». سید اسدالله باقروف و برادرانش (سید نصرالله، سید رضا، سید محمود و آقا میرعلینقی باقروف)، که به «سادات خمسه» شهرت داشتند، از ثروتمندترین و متنفذترین بهائیان گیلان و تهران به‌شمار می‌رفتند. بزرگ‌ترین ایشان سید نصرالله باقروف بود که «در طهران از اعیان بزرگ به‌شمار می‌آمد و تا زنده بود در سبیل امرالله فداکاری و برای جامعه احباب گره‌گشایی می‌کرد.» مطبعه برادران باقروف در تهران به ایشان تعلق داشت. این مطبعه ناشر برخی از مهم‌ترین کتب آن عصر، از جمله کتاب آبی (اسناد وزارت خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطیت ایران)، است که شالوده روایتی خاص از انقلاب مشروطه و تاریخ معاصر ایران را بنیاد نهاد.

تهران، ۶ تیرماه ۱۳۸۲

× [متن کامل این مقاله](#) به‌مراه مآخذ بصورت پی. دی. اف. موجود است.